

### تماشاخانه

سلمان طاهری | کارتون‌نویس | salmantaheri@gmail.com



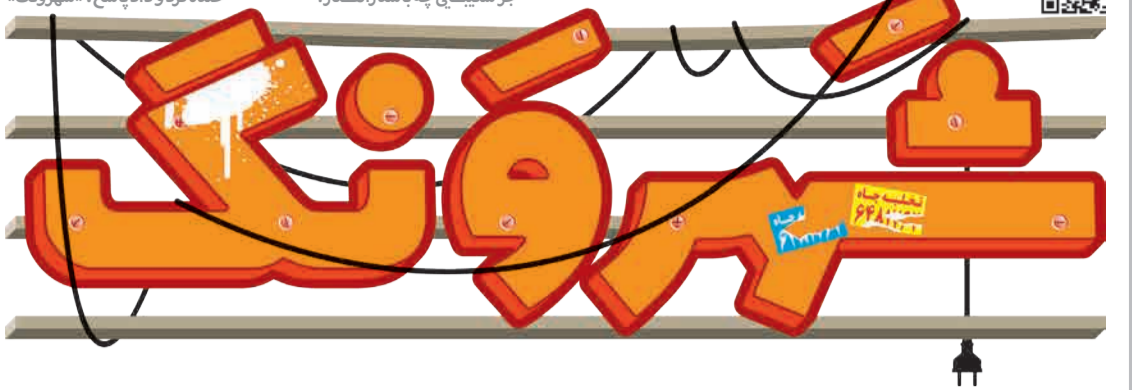
### فرصت طلب!



شهرنگ

پیراگفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟  
توی دنیای پر از اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرنگ»

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره پانصد و هفتاد و چهارم



ورود بانوان به استاد یوم آزادی پس از سال ها



# بانوان: دیدید اتفاقی نیفتاد؟!

یک مخالف: غافلگیر شدیم، ادامه پیدا کنه، حتما به اتفاقاتی میفته!  
یک تماشاگر: انگیزه همون برای تشویق بچه ها دوچندان شده بود!  
مهدی تاج: چطوری زیر ساخت ها به دفعه اومد تو استاد یوم ها؟!  
شهرنگ: لطفا دعواتش رو بیشتر کنید!  
#زن\_هم\_فوتبال\_دوست\_دارد\_نیمی\_از\_جامعه\_شهرنگ

### شهر زیبا

### به قول آقای خیابانی

Why my Adel in TV no?



حسام حیدری  
طنز نویس

همین اولش بگم که تیتزر صرفا به خاطر گول زدن شما و جذب علاقه مندان استاد خیابانی به این متن انتخاب شده و تا آخر این ستون قرار نیست هیچ چیزی در مورد توانایی های آقا جواد در مکالمه انگلیسی بنویسم؛ چون اولاً که سطح زبان خودم هم در همان حد است، ثانياً اینکه هر توصیف و شرحی که در مورد حادثه سه شنبه در ورزشگاه آزادی نوشته شود، صرفاً از عظمت و شکوه این مکالمه به یادماندنی کم خواهد کرد. اما بررسی اخبار سینمایی-تلویزیونی این هفته را با خبر حذف سنگر به سنگر و مرحله به مرحله عادل فرودسی پور از شبکه سه شروع می کنیم. مدیران شبکه هفته گذشته با بهانه پخش شدن فوتبال لیگ ملت های اروپا برنامه نور را از کنسرتور شبکه حذف کردند. این بهانه ها گویا قرار است که ادامه دار باشد. احتمالاً هفته بعد به عادل می گن: «امشب که خونه عزت اینا (ضرغامی) مهمونیم، بذار هفته بعد نود رو پخش می کنیم.» هفته بعدش هم می گن: «لان که خیلی دیر وقته، بذار صبح که مردم سر حال هستن، نود رو پخش کن» و صبحش هم کلامی گن: «لان وقت صبح به خیر ایرانه» و قضیه را منتفی می کنند. از طرف دیگر خبر رسیده که یکی از مدیران تلویزیون زنگ زده به مسئول برگزاری مسابقات فوتبال جام رسانه و گفته که فردوسی پور نباید خودش تنهایی تو این جام تیم فوتبال داشته باشه؛ یعنی سطح درگیری آنقدر پایین آمده که بعید نیست چند روز بعد مدیر شبکه روی در اتاقش بنویسد: «مجرای های موفرفری و پلیورپوش تو شبکه من نیان، مرسی.»

خبر دیگر اینکه کانون کارگردانان سینما در اعتراض به پخش نشدن فیلم های دارای مجوز پخش در برخی سینماهای وابسته به برخی ارگان ها (از ما قبول کنید دیگه فقط با برخی می تونیم بهشون اشاره کنیم) نامه اعتراضی نوشته اند. در ادامه با رئیس این برخی ها صحبت شده و از او پرسیده اند که این فیلم ها که مجوز قانونی دارند، چرا پخششون نمی کنید؟ که ایشان در جواب گفتن: «من بیشتر می فهمم یا قانون؟» و به این ترتیب مشت محکمی به دک و دهان ما و دیگر یاهو گویان مالیده است. البته فقط «برخی های» آن طرفی نیستند که جلوی پخش فیلم ها را می گیرند؛ چون یکی از برخی های این طرفی هم گفته که فیلم «کاناپه» آقای عیاری باید کلاً آرشیو شود و امکان پخش ندارد. خبر رسیده که وقتی از ایشان سوال شده که «چرا کاناپه نباید پخش شه؟» پاسخ داده اند: «آخه کاناپه هم نشون دادن داره؟ آیا شأن مردم ما اینه که به کاناپه بهشون نشون بدیم؟ حداقل چیزی که شما حق دارید به مردم فهیم ما عرضه کنید، از این مبل کنده لهستانی هاست یا حداقل از این «صندلی های» و صندلی ریاست خودش را نشان داده. در ادامه از ایشان سوال شده که: «سریال ممنوعه چرا پخش نمی شه؟» که ایشان جواب دادند: «من از شما سوال می کنم اسم این سریال چیه؟» و پس از چند لحظه سکوت و زل زدن به دوربین از پاسخ دندان شکنی که به سوال داده در پوست خود نگنجیده و محل را ترک کرده است.

### نیمه پنهان بناهای تاریخی

قسمت پایین دار زدن و تحقیقات دیگر داشت به بن بست می رسید که چارلز داروین جوان با چند زونکن قرمز رنگ پر از کاغذ خودش را رساند به دربار. طبق تحقیقات داروین، این سنگ های غول پیکر توسط کرم های سنگ خوار حدود ۲ میلیون سال پیش ساخته شده بودند به عنوان انبار مواد غذایی، ولی کرم ها به دلیل نفخ حاصل از تغذیه نامناسب، حدود ۸ هزار سال پیش از میلاد منقرض شدند و سنگ ها هم ماندند همانجا بلا استفاده و ناجور. پادشاه از این تئوری ابلهانه خیلی بیشتر از بقیه خوشش آمد و دستور داد بنیاد احیای کرم سنگ خوار انگلیسی زیر نظر داروین آغاز به کار کند و پس از تولید انبوه، کرم ها به سر تاسر دنیا صادر شوند. تنها چند دهه پس از آن، محصولات فرعی این بنیاد نظیر کرم نفت خوار، کرم چای خوار و انواع کرم های چیزهای دیگر خوار که زمین را تسخیر کردند.

کرم سنگ خوار انگلیسی | جابر حسین زاده | مکتشفان و محققان فصول انگلیسی بعد از اینکه اهرام مصر را شکافتند و تاسوراخ دماغ توت آنخامون را بررسی کردند و حتی آخرین وعده غذایی پیش از مرگش را هم آنالیز کردند و به تمام دنیا سر ک کشیدند و تبه بدون بررسی باقی نگذاشتند؛ یادشان افتاد چهار تا تکه سنگ هم بی خودی رها شده یک جایی وسط انگلستان به اسم استون هنج به دستور پادشاه جیمز اول، محققان مثل مور و ملخ ریختند سر این بنای مشکوک بی قواره و به یک سال نکشیده انواع تئوری ها و گزارش های جنگ به دربار ارسال شد که کار کار دین بنا را از صدخانه ای باستانی تا معبد وزندان و قصر بیلالی و نمایشگاه دایمی محصولات جادوگری تشخیص داده بودند. نیمی از محققان را به دستور پادشاه وسط میدان ترافالگار لندن از



### رو گذر غیر همسطح

### تمدن

گفتند: «ما هرچی آب می ریزیم روی آتیش بیشتر گر می گیره.» من گفتم: «مطمئنید آب می ریزید؟» گفتند: «مگه نگفتی همین مایع سیاه که از دل زمین قُل می کنه و میاد بیرون؟» گفتم: «چه کار کردید احقما؟ اون که آب نیست، اون نفته.» گفتند: «فت دیگه چه خریه؟» گفتم: «طلای سیاهه، کلی پولشه.» گفتند: «به چه درد می خوره؟» گفتم: «می تونید بفروشید یا پولش مثل ما به طرفه العینی متمدن بشید.» گفتند: «اس می گی یا باز مثلاً الکی می گی، می خوام مارو اذیت کنی؟» گفتم: «به جان بچه هام راس می گم.» گفتند: «بعد با این همه پول چکار کنیم؟» گفتم: «برای رفاه و پیشرفت خودتون استفاده کنید.» گفتند: «ججوری؟» گفتم: «ببینید چی کموکسری دارید، برید خرید تا راحت تر زندگی کنید.» گفتند: «خدایو شکر ما هیچ کموکسری نداریم، یخچالامون تا آخر تنق پره.» گفتم: «ببینید چیزای اساسی تر چی کم دارید برید خرید.» هیچی آنها هم رفتند هرچه پول داشتند، دادند توپ و تانک خریدند، افتادند به جان هم. بعد که دیدند متمدن نشدند، زنگ زدند: «اون طرفه العین بود که گفتی، اونم باید چیز خوبی باشه، از کجا بخیریم که زود متمدن بشیم؟»

درد نکنه، ولی نگفتی بعد اینکه اختراعش کردیم، چه جوری باید خاموش کنیم؟! من گفتم: «چی شده مگه؟» گفتند: «شبها نورش می زنه تو چشم هامون، نمی ذاره بخوابیم.» گفتم: «خب فوت کنید، خاموش می شه.» گفتند: «زبونت لال بشه، خودت فوت کنی، ما هنوز می کنن، مگه ما چی مون از بقیه کمتره؟ ما هم می خوام متمدن بشیم، بگو ببینم شما چجوری متمدن شدید، که ما هم همون کارو بکنیم؟» حتماً اگر شما هم به جای من بودید، اشک از چشم هایتان جاری می شد. وقتی می فهمیدید به جز خودمان یک عده دیگر هم در این دنیا هستند که فکر می کنند ما متمدن هستیم. چیره شدن بر احساسات در این لحظات تاریخی بسیار دشوار بود، ولی هر چه در توان داشتیم، به کار بردم تا بر آن غلبه کنم. من گفتم: «ببینید بسیر تمدن از اختراع آتیش شروع شده، شما هم باید برید اول از همه آتیش رو اختراع کنید.» آنها هم گفتند: «باشه» و سریع رفتند توی زیرزمین خانه هایشان آتش اختراع کردند. بعد از یک مدت دیدم دوباره زنگ زدند و گفتند: «اره و اینا، دستتم



علی اکبر محمدخانی  
طنز نویس

### عش باران!



شهرنگ

### شهر فرنگ

هادی حیدری | کارتون‌نویس

